

جواد موسوی خوزستانی

ابعاد «متضاد» شخصیت صمد بهرنگی



سافت پیچیده و توبرتوی جامعه‌ی ایرانی، تنوع ایدئولوژی‌ها و گونه‌گونی اندیشه‌ها را باعث شده است. صاحبان قلم و اندیشه برآمده از چنین آمیزه‌ای بفرنج، با تحلیل‌ها و آثار بسیار متنوع و حتا متضاد، گاه چنان دور و بیگانه از هم می‌نمایند که در نگاهی گذرا هیچ نقطه‌ی مشترکی نمی‌توان برای فعالیت جانکاه آنان متصور شد. ولی با اندکی وسواس و تعمق در سرنوشت خیل نویسندگان منتقد - چه منتقدان اصلاح‌طلب و چه انقلابی - فصل مشترک زندگی آن‌ها را می‌توان به‌وضوح مشخص کرد. درواقع آن نقطه‌ای که همه‌ی نویسندگان و اندیشمندان منتقد را در طول تاریخ این مرز و بوم به‌یکدیگر پیوند می‌دهد مظلومیت و بی‌پناهی آنان در مقابل قدرت است. بالا بودن هزینه‌ی فعالیت‌های فرهنگی و

اجتماعی منتقدانه در ایران، عدم امنیت شغلی، جانی، حیثیتی و مالی را به‌وجود می‌آورد که از این منظر، سرنوشت کلیه‌ی اندیشمندان، هنرمندان و صاحبان قلم را در طول تاریخ به‌هم می‌آمیزد. بهرنگی‌ها، شریعتی‌ها، مختاری‌ها، کدیورها، پوینده‌ها، مجید شریف‌ها و هزاران نویسنده، شاعر، فیلسوف و روزنامه‌نگار که در سراسر تاریخ خونبار این مملکت به‌جوخه‌ی اعدام، سلول‌های انفرادی، تبعید و یا به‌مرگ‌های مشکوک و ناجوانمردانه محکوم شده‌اند فارغ از نوع ایدئولوژی و خط سیاسی فکری‌شان، در این بی‌پناهی، به‌یکدیگر پیوند می‌خورند.

صحت و سقم مرگ مشکوک صمد بهرنگی، علی شریعتی، حمید حاجی‌زاده، مجید شریف، احمد میرهلایی، حسین برازنده، احمد تفضلی، غفار حسینی، ابراهیم زال‌زاده و... پیش از آن که به‌عنوان موضوعی مناقشه‌برانگیز، وقت و فضای مقاله‌ها را به‌خود اختصاص دهد می‌تواند در قالب بررسی یک روند طولانی عدم امنیت و ریشه‌یابی در چرایی مظلومیت و بی‌پناهی مطلق آنان به‌تحریر در آید.

نقطه‌ی مشترک دیگر این سپاه نوآور، دریایی موج از عواطف انسانی و عشق به‌آدمیان و اعتقاد راستین به‌خوشبختی ستمدیدگان است. به‌باور نگارنده اگر شرح زندگی و فعالیت زنج‌خیز و دلدادگی خالصانه‌ی آنان به‌اعتلا و روزبهی مردم - بدون ذکر نام‌شان - به‌تحریر کشیده شود، خوانندگان به‌دشواری می‌توانند میان عمل شورانگیز، عاشقانه و آرمان‌خواهانه‌ی صمد بهرنگی با دکتر حسین فاطمی، میرزاده عشقی، خسرو گل‌سرخ، محمد مختاری، دکتر شریعتی، علیرضا نابدل، محمد خیابانی و... تفاوت جدی بیابند. حکایت زندگانی کوتاه ولی پرثمر آنان سراسر، حکایت عشق و شوریدگی و گذشتن از خویش است.

ساده‌زیستی و بی‌آلشی، جستجوی

آرمانی، سیاوش‌وارگی، دلبستگی‌های انسانی، عدالت‌خواهی، عشق به‌زیبایی و خرد و سرانجام، پیکار عاشقانه مختصات مشترکی است که زندگی حماسه‌ای آرش کمانگیر را به‌افسانه‌ی جاودانگی صمد پیوند می‌دهد.

زندگی صمد دو رویه‌ی به‌ظاهر متضاد دارد؛ یک وجه و رویه‌ی آن، چنانچه در بالا ذکر شد وجه عاطفی، آرمان‌خواهی، عشق سوادایی به‌شادمانگی آدمیان و باور به‌رستگاری مردم فرودست است. باور ژرفی که وی را در سال ۱۳۳۶ پس از به‌پایان رساندن دانشسرای مقدماتی، برای تدریس روانه‌ی روستاها کرد و بیش از یک دهه (از مهرماه ۳۶ تا شهریور ۴۷) که در «ارس» به‌طرز مشکوکی غرق شد در روستاهای محروم آذرشهر - ممقان، گورگان، قدجهان، آخرجان، خوارقان - به‌طرزی خستگی‌ناپذیر به‌بچه‌های بی‌بضاعت روستایی درس و عشق می‌آموخت. گرچه از همان سال اول تدریس به‌جرم نوشتن کتابی درباره‌ی مسایل تربیتی، وی را به‌روستاهای دور دست تر تبعید کردند و تا پایان عمر از روستایی به‌روستای دیگر آواره‌اش کردند اما لحظه‌ای از کندوکاو در کشف رازهای ناشناخته‌ی دانش و مکاشفه‌ی پر وسواس حقیقت باز نایستاد. صمد با تحمل حیرت‌انگیز مشکلات و امید به‌فردای نادیده، در کمال تنگدستی و در حالی که همیشه کوله‌باری از کتاب (کتابخانه سیار) را برای نوجوانان روستایی به‌دوش می‌کشید، سرانجام موفق به‌خلق آثار ماندگاری در ادبیات کودک و نوجوان شد که سرآمد آن‌ها کتاب مامی سیاه کوچولو به‌چند زبان ترجمه شده است. آثار صمد به‌رنگ نه فقط بر نوجوانان که بر نویسندگان معاصرش تأثیری ژرف برجای نهاد.

وجه دیگر زندگی صمد، به‌افکار اجتماعی و اندیشه‌ی انتقادی وی راجع است. اندیشه‌های انتقادی صمد محصول شرایط ویژه‌ی تاریخی سرزمین ماست. در

زمانه‌ی صمد بیش از سی سال به‌نتایج و آثار فعالیت‌های مسلحانه انقلابیون آرمان خواه ایران، مانده است؛ هنوز گلاسنوست و پرسترویکا به‌وجود نیامده است؛ سوسیالیسم با چهره‌ی انسانی رخ ننموده، دگردیسی چین و فروپاشی بلوک شرق و پیمان ورشو اتفاق نیفتاده و دخالت شوروی در افغانستان و تبعات آن پدیدار نشده است. مساله‌ی دموکراسی (دموکراسی در جایگاه عامل زیربنایی تکامل جامعه) مطرح نیست و پدیده‌ی دموکراسی به‌عنوان ترفند و فریب بورژوازی، سخن مسلط روز است. ضعف‌های فلسفه‌ی مدرنیسم توسط روشنفکران پسامدرن به‌نقد و داوری کشیده نشده و سبک مسلط ادبیات همچنان رئالیسم سوسیالیستی است. آری، شکل‌بندی سخن مسلط زمانه‌ی صمد شعار تضاد طبقاتی و مبارزه‌ی قهرآمیز است، جنبش‌های چریکی، محاصره‌ی شهرها از طریق روستاها، دکترین رژی دبره و فرانتس فانون، شعرهای زیبای «گالیا» و «نازلی»، و سرانجام شعار «قدرت سیاسی از لوله‌ی تفنگ بیرون می‌آید»، شعار مسلط دوران است.

اکثر روشنفکران، نظریه‌پردازان، هنرمندان و نویسندگان منتقد ایرانی در شرایطی چنین تب‌آلوده و خشن، گزیری جز تبعیت از این فضا و سخن مسلط ندارند. در این حال و هوا، شریعتی می‌نویسد: «آن‌ان که رفتند کاری حسینی کردند و آن‌ها که مانده‌اند باید کاری زینبی بکنند و گرنه یزیدی‌اند». امیر پرویز پویان، محمد حنیف‌نژاد بیژن جزنی، مصطفی شعاعیان، نواب صفوی، همایون کتیرایی، و ده‌ها و صدها روشنفکر دیگر، به‌نهی کامل وضع موجود (انهدام دنیای کهنه) اعتقاد راسخ می‌یابند. هرواژه‌ی انتقادی بوی باروت و آهن می‌دهد؛ و از آسمان ایران‌دود، باران خون می‌چکد.

تفکر اصلاح‌طلبی با صدها برچسب، شرمگانه و در وحشت از اتهام «مماشات»

به‌انزوا تن می‌دهد زیرا هم اپوزیسیون و هم قدرت حاکم آن را تمسخر کرده و به‌هیچ می‌انگارند.

تنفر از مرفهین و رفاه‌شهرنشینان - و اساساً از شهرنشینی - فضای انواع ادبی را قبضه می‌کند و فرهنگ حاشیه‌نشینی و روستایی در ادبیات داستانی، مقام و منزلت می‌یابد. عدم توزیع عادلانه‌ی پول نفت و یغماگری درآمد ملی برگستره‌ی کین و نفرت روشنفکران می‌افزاید. دیکتاتوری به‌استبداد فردی و سپس به‌سرکوب سیستماتیک و خشونت‌بار ماجراجویی انقلابی مبدل می‌شود در نتیجه، سیکل معیوب و بسته‌ی «استبداد - شورش - استبداد» شکل نهایی و جاافتاده‌ای خود را در تاریخ معاصر پیدا می‌کند.

روشن است که در چنین اوضاعی، نگرش نفی مطلق وضع موجود (نگریستن با عنیک «سیاه و سپید») عمومیت می‌یابد. ریسمان یا سپید است یا سیاه و دیگر رنگ‌ها در مواجهه با آن‌ها رنگ می‌بازند. این گفته‌ی استالین به‌دل روشنفکر ایرانی خوش می‌نشیند که: «بین دو صندلی نمی‌توان نشست!» آیا به‌راستی نمی‌توان نشست؟

در نوشته‌ها، اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها تنفر و تمسخر مرفهین بی‌درد، کین‌ورزی نسبت به‌صاحبان سرمایه و کارخانه‌دارها اوج می‌گیرد. حتا در متن‌هایی که برای کودکان به‌نگارش در می‌آید نیز تنفر از کودکان خانواده‌های پولدار تبلیغ می‌شود؛ صمد می‌نویسد: «آیا نباید به‌کودک بگوئیم که در مملکت تو هستند بچه‌هایی که رنگ گوشت و حتا پنیر را سال به‌سال نمی‌بینند؟ چرا که عده‌ی قلیلی دلشان می‌خواهد همیشه غاز سرخ شده در شراب سر سفره‌شان باشد؟... ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ محبت و نودوستی و قناعت و تواضع از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به‌بچه گفت که به‌هرآن چه و هرکه ضد بشری و غیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی

جامعه است کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند»^۱

درواقع، سخن مسلط و فضای حاکم بر تفکر انتقادی در دوره و زمانه‌ی صمد، سخن نفی مطلق و ویرانی کامل جهان است. در ساختمان پُرهیبت آن سخن مسلط، صحبت از اصلاح‌طلبی، ضرورت دموکراسی - مرجح براقصد - و صحبت از رفوم و حرکت گام به‌گام، هیچ منفذی برای رخنه نمی‌یابد. ساختمان چنان مستحکم، خاراوبین و با جبروت است که صحبت از اصلاح و رفوم، نحیف و توسری خورده جلوه می‌کند زیرا برای فربه شدن یا فربه جلوه کردن هر سخن، فضایی - حداقل - لازم است و در آن زمانه، این حداقل امکان بروز پیدا نمی‌کرد چرا که مدیریت سیاسی کشور چنان ابلهانه در چنبره‌ی قدرت سرکوب خویش مسخ شده بود که هشدار تکان‌دهنده‌ی مهندس بازرگان هنگام دفاع در بیدادگاه‌های رژیم را فهم نکرد که گفت: «نسل بعد از ما، با اصلاح و رفوم با شما سخن نخواهد گفت.» (هرچند اصلاح‌طلبان هم برنامه‌ی روشن و قابل قبولی برای خروج از بحران ارائه نکردند).

به‌هرحال وجه دوم شخصیت و افکار صمد به‌رنگی، گرچه با عواطف انسانی و منش لطیف و دلنشین وی در تضاد می‌نماید ولی این دو وجه، در تحلیل آخر، دو رویه‌ی یک سکه‌اند: رویه‌ی عشق و رویه‌ی نفرت! با سپری شدن زمان و در یک داوری تاریخی، ممکن است به‌این نتیجه رسید که در بین این دو عامل سازنده‌ی شخصیت مبارزاتی اکثر قریب به‌اتفاق روشنفکران رادیکال در دهه‌های ۳۰ - ۴۰ ایران، آن رویه‌ی نفرت بروجه عشق غلبه کرده است اما آیا می‌توان قارغ از شرایط تاریخی، اراده‌ی فردی را نیز به‌حساب آورد؟

۱. مقاله به‌قلم صمد به‌رنگی درباره‌ی کتاب «آوای نوگلان»، مجله نگین، اردیبهشت ۱۳۴۷.